از کتب گذشتگان: سابقه کلوب در تمدن اسلامی و تعدد منارجنبان

نخجوانی، محمد

بقلم آقای محمد نخجوانی‏ دو حکایت ذیل که آنها را آقای نخجوانی در ضمن مطالعه از کتاب الاغانی و سفر نامهء ابن بطوطه التقاط و ترجمه نموده و برای درج در مجلهء یادگار فرستاده‏اند هر دو بسیار شیرین و جالب توجه است و اختیار و انتخاب آنها کمال ذوق و حسن توجه انتخاب‏ کنندهء محترم را میرساند.

آقای حاج محمد آقا نخجوانی دام ظله از اخیار زمان ما و وجود ایشان در تبریز مایهء افتخار آن سرزمین است.با اینکه بعلت اشتغال بحرفهء تجارب ظاهرا نباید با ادب و کتاب‏ سروکاری داشته باشند از هرکس بیشتر بمطالعه و جمع نسخه‏ای نفیس و مصاحبهء اهل‏ ادب ابراز توجه میکنند و بر اثر همین توجه مردی دانشمند و مطلع‏اند و سرمایهء گرانبهائی از کتب‏ خطی نفیس در تصرف دارند.از این مراتب گذشته آقای نخجوانی وجود ذیجود خود را بیشتر برای خیر عام خواسته و در خدمت بدوستان و کرم و جوانمردی از بذل هیچ موجود و مجهودی مضایقه ندارند و ذکر جمیل را از هر سرمایهء دیگر جاویدتر میشمارند.مجلهء یادگار که بدوستی امثال آقای نخجوانی خود را مفتخر میداند با اظهار تشکر از توجهی‏ که نسبت بآن از جانب ایشان ابراز شده ذیلا دو حکایت ارسالی معظم له را درج میکند.

یادگار \*\*\* دو حکایتی را که در ضمن مطالعه بنظرم رسید و خالی از تفریحی نبود اینک تقدیم میدارد که اگر بی‏مناسبت نباشد و صلاح دانید پس از مراجعه بمآخذ و تصحیح کامل دستور فرمائید در مجلهء یادگار درج شود.

1-کلوپ یا قراءتخانه بطرز امروز در قرن اول هجری

ابو الفرج اصفهانی در کتابالأغانی جلد چهارم در ذکر اخبار عبد اللّه الأحوس‏ شاعر مشهور عرب چنین میگوید:

«عبد الحکیم بن عمرو بن عبد اللّه الجمحی(الاخر قرن اول هجری)خانه‏ای ترتیب‏ داده بود و در آن شطرنجها و نردها گذاشته و رساله‏ها و کتابهائی مشتمل بر هرگونه‏ علم در آنجا جمع آورده و در دیوار خانه میخهائی زده بود که واردین لباسهای خود را بآنها میزدند و مشغول خواندن کتاب یا بازی نرد و شطرنج میشدند.روزی‏ عبد الحکم در مسجد الحرام با اطرافیان خود نشسته بود،جوان ناشناسی با لباسی‏ نظیف بمسجد وارد شد و از میان مردم گذشت و نزد عبد الحکم نشست و با او مشغول‏ صحبت گردید سپس با عبد الحکم برخاسته رفتند.عبد الحکم که از مصاحبت وی‏ چندان خوشدل نبود با او بهمان خانه وارد شد،جوان عبای خود را بمیخ آویخت و دکمه‏های لباس خود را گشود و صفحهء شطرنج را پیش کشید و گفت:کیست که با من شطرنج ببازد؟

در این اثنا ابجر مغنی سررسید،چون جوان را دید گفت ای زندیق ترا از کجا گذار بر اینجا افتاد،بعد با ار شوخی آغاز کرد و همچنان باو دشنامهائی شوخی‏آمیز میداد.عبد الحکم رو بابجر کرد و گفت ترا چه برآن داشته است که در خانهء من‏ مهمان مرا ناسزا میگوئی؟ابجر گفت مگر او را نمیشناسی،این مرد احوص است، عبد الحکم چون دانست که او احوص است ویرا در آغوش گرفت و گفت اکنون که‏ ترا شناختم تمام حرکات امروزیت بر من گوارا شد».

(کتاب الأغانی چاپ اخیر مصر ج 4 ص 252)

این شرح میرساند که کلوب یا باصطلاح امروز باشگاه از ابتکارات قرون‏ اخیره نبوده و از هزار و سیصد سال پیش سابقه داشته است.

2-منار جنبان منحصر باصفهان نبوده

ابن بطوطه سیاح معروف مغربی که در سال 725 هجری قمری بعزم سیاحت‏ از موطن خود طنجه خارج شده در ذکر مساجد و عمارات شهر بصره چنین میگوید:

«در نزدیکی شهر عمارت مرتفعی دیدم گفتند مسجد جامعی است منسوب بعلی بن‏ ابی طالب علیه السلام که هر هفته یک روز اهالی شهر درآنجا نماز جمعه میخوانند.

روزی بنماز جمعه در مسجد حاضر شدم؛صحن بزرگی داشت که با سنگ‏ریزه‏های‏ سرخ مفروش بود و قرآن خلیفهء سوم عثمان بن عفان در آنجا قرار داشت.در گوشه‏های‏ این مسجد صومعه‏های چندی ا ست که یکی را صومعهء متحرک یعنی جنبان میخوانند.

با چند نفر بر پشت بام همان محل رفتم در گوشه‏های بام رکن‏هائی(مناره‏های‏ کوچکی)بود که در آنها چوب ضخیمی میخکوب کرده بودند که گوشه‏ای برای دست‏ گرفتن(مقبض)داشت.یک تن از اهل بصره دستگیرهء همان چوب را گرفت و گفت‏ بسر مبارک حضرت علی بجنب و آنرا سخت تکان کرد و سطح بام بحرکت درآمد. بعد از آن من همان چوب را گرفتم و بشکلی دیگر آنرا قسم دادم و تکان دادم بازبام‏ بجنبش آمد همراهان بصری من چون عقیده داشتند که بدون ذکر نام علی بن ابی طالب‏ حرکت آن غیر ممکنست از این کار سخت بتعجب فرو شدند.چون مردم بصره اغلب‏ سنی مذهبند من چنین جرأتی کردم والا اگر چنین حرکتی مثلا در شهرهای حله و بحرین و قم و کاشان و ساوه و آوه از کسی سرمیزد متعصبین شیعه او را میکشتند.»

ابو القاسم محمد بن محمدبن جزی کلبی از معاصرین ابن بطوطه که سفرنامهء او را گرد آورده گوید:

«در شهر برشانه‏1از بلاد اندلس یکی از صومعه‏های مسجد بزرگ آنرا دیدم‏ که در موقع تکان دادن بجنبش میآید بی‏آنکه حرفی گفته یا دعائی خوانده شود،من‏ خود بر بام آن صومعه رفتم،جمعی نیز با من بودند،چوبهائی را که در موقع تکان‏ دادن میگیرند در دست گرفتند و تکان دادند،چنان بحرکت درآمد که من بایشان‏ اشاره کردم که از جنباندن دست بازدارند».

(با اندک تصرفی از رحلة بن ابن بطوطه چاپ مصر ج ا صفحهء 127-128)

از این جمله معلوم میشود که منار جنبان از مختصات اصفهان و قبر عمو عبد اللّه‏ مدفون در قریهء کارلادان نبوده است.

تبریز-م.نخجوانی

(1)-از قرای شهر بزرگ اشبیلیه(سویل حالیه)در کنار الوادی الکبیر